



بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت

زهرة پناهی^۱

چکیده

حق بر تعیین سرنوشت یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است که بر مبنای آن مردم ساکن در یک سرزمین حق تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را دارند. دولت اسرائیل از زمان شکل‌گیری همواره حق فلسطین‌ها را برای تعیین سرنوشت خود را نادیده گرفته است و آن را منحصراً به یهودیان می‌داند. پرسش این است که حق تعیین سرنوشت شامل کدام دسته از مردم فلسطین می‌گردد؟ این تحقیق با بهره‌گیری از روش توصیفی و تحلیلی و با مطالعه منابع موجود در زمینه تعیین حق سرنوشت به بررسی حق ملت فلسطین به تعیین سرنوشت بر مبنای اصول حقوق بین‌الملل می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به معاهده ورسای و لوزان در رابطه با تعیین تابعیت مردمی که قبلاً درون قلمرو امپراتوری عثمانی سکونت داشته‌اند، قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در شناسایی جنبش آزادی بخش فلسطین به عنوان نماینده قانونی مردم فلسطین و قطعنامه استعمارزدایی در حال حاضر حق بر تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین که در زمان قیمومت بریتانیا در این کشور سکونت داشته، از جمله اورگان و فلسطین‌های شهروند اسرائیل وجود دارد.

واژگان کلیدی: رسانه‌های دیجیتال، کنش آنلاین، تهدیدات سیاسی، کنش اعتراضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شماره ۱(۳۲)

سال ۱۱
بهار ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۴/۰۵

صص: ۱۸۷-۲۰۷



DOI: 10.27834999/CSIW.2401.1342.1.32.1

۱ دکتری حقوق عمومی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران panani2846@gmail.com

استناد: پناهی، زهره. (۱۴۰۳). بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت. بحران پژوهی جهان اسلام، ۱۱(۱)، ۱۸۷-۲۰۷.



این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه

اقدامات اسرائیل در رابطه با محرومیت ملت فلسطین از تعیین حق سرنوشت بر مبنای اصل بنیادین حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل، بر این ادعا مبتنی است که این سرزمین به شکل تاریخی خالی از سکنه بوده است. این در حالی است که مردم فلسطین سابقه تاریخی طولانی زندگی در این سرزمین را دارند، از این روی قانوناً می‌توان آنان را به‌عنوان ملت فلسطین شناسایی نمود. دولت اسرائیل در حالی مدعی حق تعیین سرنوشت برای ملت یهود است که یهودیان ساکن اسرائیل اغلب از ملیت‌های مختلفی می‌باشند که سابقه سکونت در کشورهای مختلف اروپایی را دارند. به‌طور کلی، حق تعیین سرنوشت حقی است که به مردم ساکن در یک سرزمین تعلق می‌گیرد و به آن‌ها اجازه می‌دهد که «آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کنند و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را»^۱ در سرزمین خود دنبال کنند. استحقاق مردم یک سرزمین به تعیین سرنوشت خود، پایه اساسی برای استقلال، خودمختاری و تشکیل یک دولت مستقل در قلمرو سرزمینی است که آن ملت در آن سکونت دارند. بنابراین دولت اسرائیل نمی‌توان ادعای انحصاری نسبت به خاک سرزمین فلسطین داشته باشد و مردم فلسطینی ساکن در این سرزمین را نه‌تنها از حق تعیین سرنوشت خود محروم نماید، بلکه همچنین در صدد حذف و ناپدید کردن آن‌ها باشد.

در وضعیت کنونی مردم فلسطین به یک ملت آواره و فاقد دولت تبدیل شده‌اند که از حق تعیین سرنوشت خود محروم گردیده‌اند. دولت اسرائیل از زمان تشکیل ابزارهای مختلفی را به جهت اجرای سیاست انتقال اجباری برای تکه تکه کردن و در نتیجه انزوای فلسطین‌ها بکار گرفته است، از جمله اینکه فلسطین‌ها تحت نظام‌های حقوقی و سیاسی متفاوتی قرار داده شده‌اند و تداوم فیزیکی و در نتیجه انسجام ملی آنها تضعیف گردیده است.^۲ اسرائیل همواره حق تعیین سرنوشت بر کل سرزمین فلسطین را محدود به یهودیان نموده است. این موضوع را می‌توان در قانون دولتی مصوب ۲۰۱۸ از سوی پارلمان این کشور مشاهده نمود که مقرر داشته: «وجود حق تعیین سرنوشت یک ملت در دولت اسرائیل صرفاً منحصر به یهودیان است». این تلقی همچنین در پیمان صلح اسلو نیز انعکاس یافت. در توافقنامه اسلو در سال ۱۹۹۳ در راستای دستیابی به توافق نهایی بر اساس

^۱ بند ۱ ماده ۱ میثاق بین الملل حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

^۲ See (Rabee and Hammash, 2014: 15)

قطعه‌نامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت اشاره نشده است (Rabee and Hammash, 2021: 67). در نتیجه، روند صلح اسلو، که مبنای حل و فصل درگیری بین اسرائیل و فلسطین را شکل داده است، موجب انکار حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین شده است. مسلماً به رسمیت نشناختن معادل انکار است و این شکل از انکار حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین از زمان ایجاد اسرائیل وجود داشته است. اخیراً جامعه جهانی مجدداً حق ملت فلسطین به تعیین سرنوشت خود را در قطعه‌نامه ۱۷۲/۷۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۶ دسامبر ۲۰۲۰ تأیید نموده است^۱. با این وجود در این قطعه‌نامه حق تعیین سرنوشت در قالب طرح دو کشوری مطرح شده که در نتیجه تنها ۲۲ درصد از خاک فلسطین یعنی کرانه باختری، بیت‌المقدس شرقی و نوار غزه را در بر می‌گردد و این حق شامل فلسطین‌های آواره نمی‌گردد.

هدف این مقاله این است که مشخص نماید که بر مبنای حقوق بین‌الملل حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین در رابطه با کدام دسته از فلسطین‌ها و نیز در کدام قلمرو سرزمینی قابل اعمال است. در این راستا پرسش‌های تحقیق این است که حق تعیین سرنوشت شامل کدام دسته از مردم فلسطین می‌گردد؟ در پاسخ به سؤال تحقیق فرضیه این است که بر مبنای حقوق بین‌الملل به‌ویژه معاهده لوزان و ورسای و قطعه‌نامه استعمارزدایی مصوب سازمان ملل متحد حق تعیین سرنوشت شامل کلیه فلسطین‌های ساکن در سرزمین کنونی فلسطین، آورگان فلسطینی و نیز فلسطین‌های شهروند اسرائیل می‌گردد. مطالب نوشتار حاضر بر اساس روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر متون کتابخانه‌ای و استفاده از منابع معتبر در بستر فضای مجازی تهیه و تدوین شده است.

۱- پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه موضوع، برخی تحقیقات مشابه انجام گرفته است که به آن‌ها اشاره می‌گردد: توکل حبیب زاده (۱۳۹۵) مقاله با عنوان «مقاومت مردم فلسطین بر حق تعیین سرنوشت و تعهدات جامعه بین‌الملل در قبال آن» در مجله مطالعات حقوق عمومی به چاپ رسانده است. نویسنده در این مقاله بیان داشته، به‌رغم آنکه کشورهای غربی مقاومت و مبارزات این مردم را اقدامات

^۱ UNGA, The Right of the Palestinian People to Self-Determination, A/RES/75/172, 28 December 2020

بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت

تروریستی تلقی می‌کنند، اسناد مختلف بین‌المللی، اعم از اسناد حقوق بشری و قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد، حق تعیین سرنوشت را در بعد خارجی آن، یعنی حق استقلال و تشکیل دولت در مورد ملل تحت استعمار و سلطه بیگانه، به‌ویژه ملت فلسطین، به رسمیت شناخته‌اند. در نتیجه حق این مردم در مقاومت و مبارزه با همه ابزارها و شیوه‌های ضروری برای کسب استقلال، مطابق اصول منشور ملل متحد، مشروع است. به‌علاوه، با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت امروزه حتی عام‌الشمول (ارگامنس) و حتی در زمره قواعد آمره است، مبارزات مردم فلسطین طبق اصول حقوق بین‌الملل نه تنها مشروعیت دارد، بلکه کمک‌های معنوی و مادی کشورهای دیگر به این مبارزات در اسناد متعدد بین‌المللی تجویز شده است.

محمد حبیبی (۱۳۷۹) مقاله را تحت عنوان «حق ملت فلسطین به تعیین سرنوشت خود: مبنای صلح در خاورمیانه» ترجمه و در مجله مطالعات فلسطین به چاپ رسانده است. نویسنده مقاله استدلال نموده که حق بر تعیین سرنوشت یکی از مهم‌ترین حقوق تمام ملت‌ها است و این حق برای ملت فلسطین نیز بر مبنای اسناد بین‌المللی و قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. راه‌حل مسئله حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین از دیدگاه نویسنده صرفاً در ایجاد یک تشکیلات خودگردان خلاصه نمی‌گردد و بر اساس حقوق بین‌الملل، تشکیلات خودگردان بر فرض ثبات و پایداری تأمین کنند حقوق فلسطین‌ها نیست.

سید احمد طباطبایی و داوود محبی انجدانی (۱۳۹۳) مقاله‌ی را تحت عنوان «حقوق بین‌الملل و تشکیل کشور مستقل فلسطین را در نشریه پژوهش‌های روابط بین‌الملل به چاپ رسانده‌اند. این مقاله به بررسی موانع اصلی حقوقی تشکیل کشور مستقل فلسطینی پرداخته است. در این مقاله استدلال شده که با وجود این که ملت فلسطین عناصر ضروری تشکیل یک کشور مستقل یعنی سرزمین، جمعیت، حاکمیت و اهلیت انعقاد معاهده را دارد، اما این عناصر ناقص و با چالش‌های جدی از جمله اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های فلسطینیان توسط رژیم صهیونیستی روبه‌رو هستند. از نگاه سیاسی نیز، مانع اصلی عدم تمایل واقعی اسرائیل و پایبند نبودن آن به ملزومات تشکیل کشور مستقل فلسطین است.

آنچه این نوشتار را از سایر نوشته‌ها متمایز می‌سازد اثبات این فرضیه بنیادین است که بر مبنای قواعد حقوق بین‌الملل حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین دایره بسیار وسیعی از جمله

فلسطین‌های ساکن در سرزمین کنونی اسرائیل را شامل می‌گردد. بنابراین تعیین محدوده جمعیتی و سرزمینی حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین یکی از نوآوری‌های این مقاله در مقایسه با تحقیقات پیشین است. از دیگر نوآوری‌های این مقاله تعیین راهکارهایی بر مبنای حقوق بین‌الملل برای اعمال حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین و نیز تکالیف دولت‌های ثالث در کمک به تحقق این حق بر مبنای حقوق بین‌الملل است.

۲- چارچوب نظری

در حقوق بین‌الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها همواره در دو بعد خارجی و داخلی بررسی می‌شود. جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت، مربوط به حقوق ملت‌ها در داخل دولت برای انتخاب چارچوب سیاسی، حدود مشارکت سیاسی و شکل حکومت خود است. حق تعیین سرنوشت خارجی اغلب در موقعیت‌های استعماری اعمال می‌شود. ماده ۱ مشترک میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مقرر می‌دارد: «کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند». «اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای و مردمان مستعمرات^۱» با امید تسریع فرآیند استعمارزدایی به تصویب رسید. این اعلامیه که به اعلامیه ضد استعمار یا استعمار زدایی معروف است مقرر می‌دارد که همه حق تعیین سرنوشت دارند و اعلام می‌کند که استعمار باید به سرعت و بدون قید و شرط از میان برداشته شود. بر اساس اعلامیه که در قطعنامه ۱۵۱۴ مجموع عمومی گنجانده شده بود در سال ۱۹۶۲ مجمع عمومی، کمیته ویژه ضد استعمار را ایجاد کرد تا بر اجرای اعلامیه نظارت کند و توصیه‌های برای اعمال آن صادر نماید (Akhavan & kharazian, 2007: 98). روشن است که در ربع اول حیات سازمان ملل، اصل تعیین سرنوشت مردم عمدتاً در ارتباط و در جریان استعمارزدایی و سرزمین‌های فاقد حاکمیت تکامل پیدا کرده است. ماحصل فعالیت‌های ملل متحد بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، استقلال ۷۰ سرزمین بود؛ از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین دیگر به استقلال رسیدند و مورد آخر نیز استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ بود که البته جزو سرزمین‌های غیر خودمختار محسوب می‌شد (Akhavan kharazian, 2007: 115).

^۱ Declaration on the Granting of Independence

حق تعیین سرنوشت همچنین در موقعیت‌های تجزیه‌طلبی نیز مطرح است. به‌طور کلی حق بر تجزیه طلبی مغایر با حقوق بین‌الملل نیست. اعلامیه استقلال و یا برگزاری رفراندوم دو شیوه معمول اعمال حق تعیین سرنوشت به شکل جدایی طلبی است. مشروعیت اعلامیه استقلال در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در ۲۲ جولای ۲۰۱۰ در قضیه کوزوو^۱ مطرح گردید که در این رأی دیوان مقرر داشته که «هیچ ممنوعیت کلی بر علیه اعلامیه یکجانبه استقلال را نمی‌تواند در رویه شورای امنیت سازمان ملل متحد استنباط نمود» (Vidmar, 2017: 33). دیوان پس از احراز صلاحیت خود در نهایت با ده رأی موافق در مقابل چهار رأی مخالف اعلام کرد که اعلامیه یکجانبه ۱۷ فوریه مجمع کوزوو راجع به استقلال کوزوو از صربستان ناقض حقوق بین‌الملل عمومی، قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت یا چارچوب اساسی که توسط نماینده دبیر کل ملل متحد از جانب نیروهای ملل متحد در کوزوو (UNMIK) اتخاذ شده، نیست (Omidi, 2014:10). حقوق بین‌الملل به طور کلی اعمال تعیین حق سرنوشت را تنها در موردی ممنوع می‌کند که از طریق نقض برخی هنجارهای حقوق بین‌الملل مانند ممنوعیت استفاده از زور یا از طریق نقض اساسی حقوق بشر، برای مثال اشاره به پرونده دخالت ترکیه در قبرس شمالی، انجام گیرد (Milanovic, 2017: 89).

در این مقاله آنچه از مفهوم تعیین حق سرنوشت برای ملت فلسطین مورد نظر است، حق تعیین سرنوشت در مفهوم خارجی آن یعنی حق یک ملت به برخورداری از یک کشور مستقل است. از این‌روی حق تعیین سرنوشت در مفهوم خارجی خود برای کلیه ساکنین فلسطین که در زمان قیمومت بریتانیا در این قلمرو سرزمینی سکونت داشته و به علت جنگ به کشورهای دیگر آواره شده‌اند، یا در سرزمین کنونی فلسطین سکونت دارند و یا در داخل مرزهای سرزمینی دولت کنونی اسرائیل قرار گرفته‌اند، در این پژوهش مورد نظر است.

۳- سیر تکامل حق تعیین سرنوشت

۳-۱- حق تعیین سرنوشت قبل از ۱۹۴۵

پیدایش نخستین مورد از اصل حق تعیین سرنوشت بعد از جنگ نخست جهانی تحقق یافت (Shaw, 2003: 225). شاید بتوان گفت؛ حق تعیین سرنوشت «سنگ محک بانیان صلح و رسای بود.»

¹ I C J (2010) Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo. Advisory Opinion of 22nd July 2010

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و درو ویلسون حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را به عنوان اصلی عملی و بنیادین توصیف نمود (Steiner & Alston, 2000: 1252-1253).

با این وجود، تلاش‌های ویلسون جهت گنجاندن اصل حق تعیین سرنوشت در میثاق جامعه ملل جهت جهانشمولی آن و اعمال آن در مذاکرات صلح بعد از جنگ با شکست روبرو شد و در نتیجه این اصل نتوانست موقعیت اصل حقوقی را در آن دوره کسب نماید. در نتیجه «در ۱۰ سال قبل از جنگ دوم جهانی، رویه بسیار محدودی در خصوص اصل حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل وجود داشت.» (Shaw, 2003: 225).

۲-۳- حق تعیین سرنوشت در منشور سازمان ملل متحد

پیشنهادات ارائه شده در کنفرانس دمبارتن اوکسن که در اصل اساس منشور سازمان ملل متحد را تشکیل می‌دهد، حاوی ماده بود که در آن اصل حق تعیین سرنوشت ذکر شده بود. همان‌طور که هدر ویلسون گفته است: «در زمان مذاکرات سانفرانسیسکو دولت شوروی اصلاحیه را پیشنهاد نمود که در بند ۲ ماده ۱ و ۵۵ منشور سازمان ملل متحد گنجانده شد. مضمون این پیشنهاد عبارت بود: بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل» (Wilson 1988: 58-59). بند ۲ ماده ۱، که در ذیل فصل نخست منشور قرار گرفته است در ارتباط با اصول و مقاصد سازمان ملل متحد است، که در خلال طرح اهداف چهارگانه این سازمان در بند یک مورد اشاره قرار گرفته است. به علاوه، در ماده ۵۵، به حق خودمختاری ملل یا همان حق تعیین سرنوشت به عنوان اصلی اشاره شده که مبنای روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌المللی را تشکیل می‌دهد.

با این وجود، در خصوص این امر اختلاف نظر وجود دارد که آیا اشاره به این اصل در قالب عبارت بسیار کلی در منشور سازمان ملل متحد مستلزم شناسایی آن به عنوان یک حق قانونی است؟ اغلب به این پرسش پاسخ منفی داده شده است. هر عبارت که با هدف سیاسی در منشور مطرح شده است نمی‌تواند به‌طور خودکار به منزله ایجاد الزام قانونی تلقی شود (Shaw, 2003: 226).

به علاوه، باید به این حقیقت توجه داشت که منشور سازمان ملل متحد که به حق بر تعیین سرنوشت اشاره نموده است، در خصوص مفهوم کسی که از حق تعیین سرنوشت برخوردار است و کشورهایی که باید به این حق احترام بگذارند ابهام دارد (Wilson, 1998: 59).

به اختصار، می‌توان نتیجه گرفت که منشور سازمان ملل متحد به گونه‌ای اصل حق تعیین سرنوشت را بیان نموده است که با ایجاد یک هنجار بین‌المللی الزام‌آور فاصله بسیار زیادی دارد، از این‌روی منشور تنها بیان صرف حق تعیین سرنوشت در قالب یک اصل سیاسی است.

۳-۳- قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد

اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای و ملل مستعمراتی در سال ۱۹۶۰ با ۸۹ رای موافق، بدون رای مخالف و با ۸ رای ممتنع به تصویب رسید، که مقرر داشته: «کلیه ملل از حق بر تعیین سرنوشت برخوردار هستند؛ در نتیجه این حق آن‌ها آزادانه شرایط سیاسی خود را تعیین نموده و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را دنبال می‌کنند (Shaw, 2003: 227) این اعلامیه نقطه عطفی در فرآیند استعمارزایی محسوب می‌شود.

یکی از نتایج عمده این اعلامیه این بود که حق بر تعیین سرنوشت به عنوان یک حق بنیادین بشری شناخته شد و این حق را چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ داخل نمود. این قطعنامه با توجه به عنوان آن، حق تعیین سرنوشت را تنها در قالب استعمار زدایی مورد توجه قرار داده است بنابراین نمی‌توان از این قطعنامه مشروعیت سایر وضعیت‌ها را استنباط نمود.

۳-۴- حق بر تعیین سرنوشت در میثاقین

حق بر تعیین سرنوشت در ماده ۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و همچنین ماده ۱ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در قالب عباراتی مشابه تکرار شده است. هر دو سند فوق در سال ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. میثاق حقوق مدنی و سیاسی در بند نخست ماده ۱ مقرر داشته: «کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.»

تصویب میثاقین از سوی دولت‌ها در سطح گسترده، به حق بر تعیین سرنوشت وضعیتی الزام‌آور را اعطاء می‌کند زیرا مفاد هر دو میثاقین در حال حاضر جایگاه عرف بین‌المللی را نیز کسب نموده‌اند (Wilson, 1998: 75) در واقع میثاقین در زمان تصویب خود اصل تعیین سرنوشت را به یک هنجار حقوقی الزام‌آور تبدیل نمودند که به تردیدها که تا آن زمان در رابطه با الزام‌آوری بودن حق تعیین سرنوشت وجود داشت خاتمه داد، زیرا پیش از تصویب میثاقین، تنها برخی از قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل حاوی مقررات در رابطه با حق تعیین سرنوشت بود. به دلیل اینکه تصمیمات

مجمع عمومی سازمان ملل جنبه مشورتی دارد و در نتیجه فاقد هر گونه ارزش الزام آور می باشد؛ گنجاندن حق تعیین سرنوشت در دو میثاق جهانی به این معنی است که از هنگام تصویب این اسناد این حق از جایگاه بالاتری در سلسله مراتب هنجارهای حقوق بین المللی برخوردار شده است.

جنبه مهمی دیگر این میثاقین این است که «... این اسناد حق تعیین سرنوشت را تنها محدود به استعمار زدایی یا ملل تحت ستم ننموده است بلکه شامل کلیه ملل می داند». با این وجود، اصطلاح «کلیه ملل» که در میثاقین استفاده شده است و نیز این حقیقت که چندین دهه از تصویب این اسناد می گذرد، اما همچنان تفاسیر متفاوتی در خصوص آن ارائه می شود. رویه دولت ها نیز در خصوص اینکه ملل از چه عناصری تشکیل می شوند به اندازه کافی روشن نیست.

خصیصه دیگر ماده ۱ مشترک میثاقین که ضرورت دارد ذکر شود این است که؛ این مواد حق تعیین وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را برای کلیه ملل به رسمیت شناخته که همچنین باید بتوانند به طور آزادانه در منابع طبیعی خود تصرف نمایند» (Joshua, 2000: 22-23). برخی از کشورها، مانند هند از تفسیر محدود از حق بر تعیین سرنوشت حمایت نموده اند و حق رزرو زیر را در زمان تصویب آن اعمال نمود: «... هند اعلام می دارد که عبارت حق تعیین سرنوشت که در مواد یک مشترک میثاقین گنجانده شده است تنها شامل ملل است که تحت سلطه بیگانه قرار داشته و این که این عبارات در خصوص دولت های مستقل حاکم قابلیت اعمال را ندارد...» (Hurst, 1996: 41-42).

در طی فرآیند مذاکرات آماده سازی میثاقین در کمیته ها، برخی از هیات های نمایندگی با گنجاندن حق تعیین سرنوشت در مواد میثاقین مخالفت نمودند، با این استدلال که منشور سازمان ملل به اصل تعیین سرنوشت نه حق تعیین سرنوشت اشاره نموده است. از سوی دیگر، طرفداران حق تعیین سرنوشت اصرار داشتند که این حق برای برخورداری از حقوق بشر اساسی محسوب می شود و باید... در مقدمه این اسناد قرار گیرد (William, 1991: 85). سرانجام، یکی از دلایل استقبال از میثاقین گنجاندن حق بر تعیین سرنوشت در این اسناد بوده است. این امر خود یکی از دلایل توسعه مفهوم تعیین سرنوشت است که از یک اصل سیاسی به یک هنجار حقوقی بشر تکامل یافته است.

۳-۵- اعلامیه ۱۹۷۰

قطعنامه ۲۶۲۵ در سال ۱۹۷۰ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و تحت عنوان: «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل حاکم بر روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق با منشور سازمان ملل متحد» (که از این به بعد تحت عنوان اعلامیه ۱۹۷۰ از آن یاد می‌شود) نام گرفت که هدف از تصویب آن شفاف‌سازی در خصوص اهداف و اصول سازمان ملل متحد است. این قطعنامه، مقرر داشته که «به موجب اصل حقوق برابر و خودمختاری ملل که در منشور سازمان ملل متحد گنجانده شده است، کلیه ملل حق دارند آزادانه... وضعیت سیاسی خود را تعیین نمایند»، همچنین به کلیه دولت‌ها این الزام را تحمیل نموده که به حق بر تعیین سرنوشت به موجب منشور سازمان ملل متحد احترام بگذارند.

از آن جهت که اعلامیه ۱۹۷۰ بدون هیچ گونه رأی مخالفی و با اجماع به تصویب رسید، استدلال شده که این قطعنامه «می‌تواند به عنوان قاعده آمره هنجاری محسوب شود». با وجود این که قطعنامه مجمع عمومی در سلسله مراتب منابع حقوق بین‌الملل که در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری گنجانده شده است، ارزش حقوقی پایین دارد، در صورت تصویب یک قطعنامه به اتفاق آراء، این وضعیت انعکاس از عرف بین‌المللی یا رویه دولت‌های می‌باشد که در نتیجه از شأن حقوقی بالایی در بین سایر منابع حقوق بین‌الملل برخوردار است. در این زمینه می‌توان استدلال نمود که کلیت قطعنامه ۱۹۷۰ را باید در بردارند هنجار قاعده آمره بین‌المللی دانست زیرا این قطعنامه به اتفاق آراء به تصویب دولت‌ها رسیده است و در نتیجه حاکی از وجود قاعده آمره در رویه بین‌المللی دولت‌ها در عمل می‌باشد.

با وجود این حقیقت که این قطعنامه «به حق تعیین سرنوشت در معنای گسترده‌تری در مقایسه با ملل تحت استعمار نظر داشته است، بحث اختلافی دیگری که همچنین در این زمینه قابل طرح است: رابطه بین یکپارچگی سرزمینی با حق تعیین سرنوشت است. به نظر می‌رسد حق بر تمامیت ارضی در صورتی که حق بر تعیین سرنوشت در معنای گسترده خود تعریف شود مورد تعرض جدی قرار می‌گیرد.

¹Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Cooperation among States in accordance with the Charter of the United Nations.

۴- تحلیل حق تعیین سرنوشت در مسئله فلسطین

بعد از بررسی کلیات در رابطه با حق بر تعیین سرنوشت در این قسمت به تحلیل اعمال این حق در خصوص مسئله فلسطین بر مبنای حقوق بین الملل می پردازیم. به این صورت که نخست مشروعیت وجود چنین حقی برای مردم فلسطین بررسی می گردد و سپس به بررسی حدود اعمال این حق از جنبه قلمرو جمعیتی و سرزمینی می پردازیم.

۱-۱- حق تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین بر مبنای حقوق بین الملل

حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین یک واقعیت حقوقی مسلم است که به عنوان یک «قاعده آمره»^۱ بین المللی محسوب می گردد. این حق به شکل قانونی و واقعی پیش از تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تصدیق و شناسایی شده است. ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل ملت فلسطین را یکی از آن دسته از جوامعی می دانست که قبلاً تحت سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشته و تا آن حد رشد پیدا کرده که می توان آن را به طور موقت به عنوان کشور مستقل شناسایی کرد، مشروط بر آن که راهنمایی ها و یاوری های کشور نماینده راهبر آن ها در اداره امور شود. تا آن جا که اینان خود بتوانند به تنهایی سکان اداره کشورشان را به دست گیرند.^۲ این ماده به نوعی حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین در بعد خارجی، یعنی حق ملت فلسطین برای تعیین وضعیت سیاسی خود از جمله ایجاد یک کشور مستقل را به رسمیت شناخته بود. سازمان ملل متعاقباً در قطعنامه های متعددی از جمله قطعنامه ۲۶۷۲ سال ۱۹۷۰، قطعنامه ۳۲۳۶ سال ۱۹۷۴، قطعنامه ۱۴۶/۶۶ سال ۲۰۱۲، و قطعنامه ۱۵۸/۶۷ سال ۲۰۱۳، حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را به رسمیت شناخته است.^۳

اعمال حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین، بر اساس ماده ۱ (۱) مشترک میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل دو رکن اساسی است:

^۱ erga omnes

^۲ بند ۴ ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل مصوب ۲۸ آوریل ۱۹۱۹

^۳ UNGA, United Nations Relief and Works Agency for Palestine Refugees in the Near East, A/RES/2672(XXV), 8 December 1970,]; UNGA, Question of Palestine, A/RES/3236(XXIX), 22 November 1974; UNGA, Right of the Palestinian People to Self-Determination, A/RES/67/158, 26 February 2013.

۱. انتخاب آزادانه وضعیت سیاسی - که حسب مورد به شکل ایجاد یک دولت مستقل، اجتماع آزاد و یا ادغام در یک دولت دیگر تحقق می یابد^۱. بنابراین میثاقین دلالت بر این دارند که مردم فلسطین حق دارند از طریق مشارکت در فرآیند تصمیم گیری سیاسی، به طور مستقیم یا از طریق یک دولت دیگر سرنوشت سیاسی خود را انتخاب کنند (Ben Saul et al., 2014: 5)؛

۲. پیگیری آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی یک ملت که بر مبنای آن ملت فلسطین حق دارند در منابع و ثروت ها طبیعی خود آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند. این حق هم شامل حق انتخاب و اجرای تصمیمات و همچنین حق بر عدم محرومیت یک ملت از وسایل معاش خود می گردد. به علاوه، حقوق بین الملل دو شرط اساسی برای تعیین سرنوشت از سوی هر یک از ملت ها را به رسمیت می شناسد که شامل دسترسی و مشارکت در زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

بر مبنای این اصول، اعمال حق تعیین سرنوشت مستلزم این است که یک ملت اختیار تعیین سرنوشت سیاسی خود را داشته باشند و در درون قلمروی که در آن زندگی می کنند توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را دنبال نمایند. در ارتباط با حق تعیین سرنوشت، اعمال این حق شامل آندسته از فلسطینیانی است که قبلاً در قلمرو سرزمینی که به بین سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ تحت قیمومت بریتانیا قرار داشته، زندگی می کردند. همان طور که در ادامه به تفصیل بحث می گردد، وجود گروه قومی تحت عنوان مردم فلسطین در قلمرو سرزمینی که در دوران استعمار، تحت قیمومت بریتانیا قرار داشت و شناسایی این گروه جمعیتی به عنوان مردم فلسطین در میثاق جامعه ملل حاکی از این است که این گروه جمعیتی تا پیش از مهاجرت و سکونت یهودیان سرزمین های دیگر، از حق قانون بر تعیین سرنوشت خود به موجب حقوق بین الملل برخوردار بودند. بنابراین کوچ اجباری و یا آورگی آنها در سرزمین های دیگر موجب محرومیت آنها از تعیین حق سرنوشت نمی گردد.

^۱UNGA, Principles Which Should Guide Members in Determining Whether or not an Obligation Exists to Transmit the Information called for under Article 73(e) of the Charter, A/RES/1541, 15 December 1960, Principle VI

۲-۴- مردم فلسطین صرف نظر از مکان زندگی

فلسطینی‌ها قبل از قرن بیستم و ظهور صهیونیسم، ساکنین واقعی سرزمین فلسطین محسوب می‌شدند. شناسایی ملیت فلسطین و در نتیجه شمول عنوان مردم بر آن‌ها به‌طور رسمی به معاهده لوزان که در سال ۱۹۲۳ امضا شد، باز می‌گردد.^۱ ماده ۳۰ معاهده لوزان تصریح می‌کرد که تمامی فلسطینیانی که قبلاً تحت سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشته و از ۶ اوت ۱۹۲۴ ساکن فلسطین بوده‌اند واجد شرایط تابعیت فلسطینی هستند. این شکل از شناسایی با مقررات مشابه دیگر در معاهدات بعد از جنگ جهانی اول مطابقت دارد و نشان می‌دهد که شناسایی ملت فلسطین در معاهدات لوزان یک شکل رایج شناسایی در این دوران بوده است و تنها منحصر به این معاهده نیست و در واقع یک مبنای قانونی و مشروعی است که بتوان فلسطینیان ساکن در این سرزمین را ملت فلسطین نامید.^۲

در حال حاضر، شناسایی دولت فلسطین به صورت «دوژوره»^۳ از طریق شناسایی سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان نماینده مردم فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه شماره ۳۲۱۰ و قطعنامه شماره ۳۲۳۷ تقویت شده است. طبق این دو قطعنامه، حقوق بین‌الملل، مردم فلسطین را بر اساس تعریف مذکور در منشور ملی فلسطین به‌عنوان «شهروندان عرب که تا سال

^۱ بر مبنای معاهده صلح لوزان، اتباع دولت عثمانی که در سرزمین‌هایی سکونت داشته‌اند که به موجب این معاهد از امپراتوری عثمانی جدا شده‌اند، بر اساس شرایطی که در قوانین محلی مقرر شده است، به‌طور مستقیم تابعیت آنها به کشوری تبدیل می‌شوند که چنین سرزمینی به آنان منتقل شده است.

^۲ همچنین بر اساس معاهدات مشابه دیگر به مردمان سایر سرزمین‌ها تابعیت اعطا گردید. برای نمونه تابعیت آلمانی به موجب ماده ۲۷۸ معاهده صلح با آلمان (معاهده ورسای) که در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ امضاء گردید؛ ملیت لهستانی، به موجب مواد ۴ و ۶ معاهده اقلیت‌ها که بین قدرت‌های پیروز در جنگ اول جهانی و همپیمانان آنها از یک سو و لهستان از سوی دیگر در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ امضا گردید؛ ملیت رومانیایی به موجب مواد ۴ و ۶ معاهده منعقد بین قدرت‌های پیروز جنگ جهانی اول و رومانی در ۹ دسامبر ۱۹۱۹ امضا گردید؛ ملیت اتریشی، که به موجب پیمان صلح بین قدرت‌های پیروز جنگ و متحدان آنها و اتریش در سن ژرمن ان لایه، امضا گردید؛ ملیت بلغاری، به موجب مواد ۵۱ و ۵۲ پیمان صلح بین قدرت‌های پیروز جنگ و متحدان آنها و بلغارستان در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ امضا گردید، همگی در راستای اعطای ملیت به مردمانی است که در نتیجه فروپاشی و یا جدایی از دولت‌های دیگر ظهور یافتند.

^۳ de jure recognition

شناسایی دوژور، شناسایی بی‌قید و شرط یک دولت یا کشور جدید به‌عنوان دولتی مستقل که توانایی اعمال حاکمیت بر قلمرو و اجرای تعهدات بین‌المللی خود را دارد است. شناسایی دوفاکتو موقت است، اما شناسایی دوژور شامل روابط کامل دیپلماتیک و مصونیت نمایندگان سیاسی کشور شناسایی‌شونده هم می‌شود (Ashouri, Dariush, 2018 : 56)

بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت

۱۹۴۷ به طور عادی در فلسطین زندگی می‌کردند، اعم از مردمی که در حال حاضر در این سرزمین باقی مانده یا اخراج شده‌اند، تعریف می‌کند. بعد از سال ۱۹۴۷ مردم فلسطین شامل کلیه افرادی می‌گردند که از پدر فلسطینی، در خارج و یا داخل فلسطین متولد شده باشد که پدر وی در محدوده قلمرو سرزمینی زندگی کرده که در زمان قیمومت بریتانیا بر فلسطین وجود داشته است.^۱

با در نظر گرفتن اینکه حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی برای مردم فلسطین است که در دو قطعه‌نامه ۳۲۱۰ و قطعه‌نامه ۳۲۳۷ مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد تعریف شده است، موضوع حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین لزوماً شامل همه فلسطینی‌هایی می‌شود که در مرزهای فلسطین تحت قیمومت بریتانیا، صرف نظر از این که فرزندان آن‌ها در کدام قلمرو سرزمینی به دنیا آمده باشند، زندگی می‌کردند. در حال حاضر این حق شامل سه گروه است: آن‌هایی که از سال ۱۹۶۷ در کرانه باختری، نوار غزه و اورشلیم تحت اشغال زندگی می‌کنند؛ آن‌ها که در جریان جنگ نکبت^۲ (۱۹۴۷-۱۹۴۹) و جنگ ۱۹۶۷ آواره شده‌اند و همچنین آن دسته که سیاست‌های آوارگی اجباری از سوی اسرائیل باعث گردیده که اکنون بیش از ۹ میلیون پناهنده و آوارگان داخلی و فلسطینی با تابعیت اسرائیلی را تشکیل دهند. این سه دسته از فلسطینیان در کلیت خود از حق تعیین سرنوشت برخوردار هستند. از این روی تحقق حق تعیین سرنوشت در حق ملت فلسطین مستلزم این است که کلیه فلسطینی‌های که در درون مرزهای فلسطین تحت قیمومت بریتانیا سکونت داشته‌اند در روند تحقق این حق مشارکت داشته باشند. این وضعیت برخلاف آن چیز است که در مذاکرات صلح اسلو بر آن توافق گردید.

۳-۴- قلمرو سرزمینی حق تعیین سرنوشت

شواهد تاریخی متعددی در اثبات این واقعیت وجود دارد که مردم فلسطین شامل آن دسته می‌گردد که به‌طور تاریخی در این سرزمین سکونت داشته‌اند. بنابراین برای تعیین این که حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین شامل چه قلمرو سرزمینی می‌گردد باید تحولات تاریخی این سرزمین پیش از تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بررسی گردد. بر این اساس، سرزمینی که مردم فلسطین

^۱ مواد ۲ و ۶ منشور ملت فلسطین

^۲ روز نکبت یا جنگ ۱۹۴۸ فلسطین که در جریان آن بیش از ۷۰۰/۰۰۰ عرب فلسطین، از خانه‌های خود گریختند یا توسط شبه نظامیان اسرائیلی بیرون رانده شدند.

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

در آن می‌توانند حق تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند، باید در داخل مرزهای قلمرو سرزمینی تحت قیمومت بریتانیا بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ به رسمیت شناخته شود. ماده ۵ سند قیمومت برای فلسطین^۱ مقرر داشته که بریتانیا به‌عنوان کشور متولی قیمومت فلسطین، مسئول این است که هیچ سرزمین فلسطینی به هیچ قدرت خارجی واگذار یا اجاره داده نشود یا به هر نحوی تحت کنترل قرار نگیرد. از این رو، تمامیت ارضی فلسطین، از رود اردن تا دریای مدیترانه، تحت قوانین بین‌المللی از زمان قیمومیت بریتانیا در سال ۱۹۲۲ به رسمیت شناخته شده است. احترام به اصل تمامیت ارضی و پیامدهای مربوط به آن برای حفظ مرزها، همان‌طور که در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد ذکر شده است، ادعاهای مشروع مردم فلسطین را برای اعمال حق تعیین سرنوشت خود در کل فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا را تقویت می‌کند. بنابراین ساکنین کل سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا، واجد شرایط اعمال حق تعیین سرنوشت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود در این سرزمین می‌باشند.

۴-۴- پناهندگان فلسطینی

آوارگان فلسطینی، که در حال حاضر جمعیتی بالغ بر ۶۶,۴ درصد از مردم فلسطین را تشکیل می‌دهند، ناگزیر باید در فرآیند حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین مشارکت داده شوند. بی‌تردید محرومیت آوارگان فلسطینی از اعمال حق بر تعیین سرنوشت که در حال حاضر مجبور به زندگی در خارج از مرزهای فلسطین و تبعید می‌باشند (تقریباً ۷ میلیون از ۱۳,۷ میلیون فلسطینی)، را نمی‌توان توجیه نمود زیرا حق بر تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین همان‌طور که استدلال گردید در کلیت خود شامل مردمانی می‌گردد که در زمان قیمومت بریتانیا بر این سرزمین در آن قلمرو جغرافیایی سکونت داشته‌اند. با این حال، اعمال این حق از سوی آوارگان با حضور فیزیکی آن‌ها در سرزمین فلسطین امکان‌پذیر می‌گردد. به این ترتیب، پیش‌نیاز لازم برای تحقق حق بر تعیین سرنوشت، نخست مستلزم ایجاد راه‌حلی است که پناهندگان فلسطینی در حال حاضر بر اساس قطعنامه ۱۹۴ (۳) مجمع

^۱ Mandate for Palestine

در ۶ ژوئیه ۱۹۲۱ سند قیمومت بر فلسطین در شورای جامعه ملل مطرح شد و در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ به تصویب رسید. بر مبنای این سند دولت بریتانیا اداره قلمرو فلسطین و اردن را به دنبال فروپاشی دولت عثمانی در پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۲۸ بر عهده گرفت.

بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت

عمومی سازمان ملل، یعنی بازگشت به خانه‌های خود، استرداد اموال غیرمنقول، و جبران خسارت، از آن برخوردار هستند^۱. بازگشت آوارگان این امکان را برای همه مردم فلسطین فراهم می‌سازد که در قلمرو سرزمینی که قبلاً تحت قیمومت بریتانیا در دوران استعمال قرار داشت، حضور یابند و از این‌روی یک ضرورت قانونی برای امکان حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین محسوب می‌گردد.

اسرائیل با انکار حقوق پناهندگان فلسطینی، نه تنها طولانی شدن بحران آوارگان فلسطینی را تداوم می‌بخشد، بلکه حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را نیز تضعیف می‌کند، زیرا ناتوانی آن‌ها برای حضور فیزیکی در فلسطین تحت قیمومت مانع از اعمال حق مردم فلسطین به تعیین سرنوشت خود می‌شود. بنابراین، انکار حق بازگشت پناهندگان، در چارچوب دولت فلسطین، نقض حق تعیین سرنوشت تلقی می‌گردد که به نوبه خود به منزله نقض جدی قوانین بین‌المللی است. حق تعیین سرنوشت، که در بند ۲ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ به‌عنوان یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است، در طی دوران شروع فرآیند استعمارزدایی در دهه ۱۹۶۰ به یک هنجار آمره تبدیل شد^۲. بنابراین، اصل حق تعیین سرنوشت نه تنها شامل تعهد دولت‌ها برای به رسمیت شناختن، احترام و ترویج این حق است، بلکه تعهد به خودداری از انجام هر گونه اقدام قهری که در خدمت سلب توانایی مردم برای برخورداری از این حق است را نیز شامل می‌شود. نتیجه اینکه هر اقدامی در راستای تضعیف امکان برخورداری و هر گونه انکار محتوای ماهوی حق - انتخاب آزادانه وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به منزله نقض جدی یک هنجار آمره حقوق بین‌الملل است. «پیش‌نویس مواد طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال اعمال متخلفانه بین‌المللی» نقض قاعده آمره بین‌الملل که موجب مسئولیت دولت ثالث می‌گردد را از دو جهت مطرح می‌سازد: (۱) تعهد مثبت به اقدام در جهت «خاتمه بخشیدن به هر گونه نقض مهم از طریق ابزارهای قانونی همکاری» و (۲) تعهد منفی به منظور «عدم شناسایی وضعیتی ایجاد شده از طریق نقض مهم و خودداری از هیچ معاونت و مساعدتی در حفظ آن وضعیت».

^۱ UNGA, 194 (III). Palestine – Progress Report of the United Nations Mediator, A/RES/194 (III), 11 December 1948, available at: <https://unispal.un.org/UNISPAL.NSF/0/C758572B78D1CD0085256BCF0077E51A>

^۲ اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب ۱۹۶۰.

بنابراین، دولت‌های ثالث در قابل وضعیت کنونی ملت فلسطین موظف به اتخاذ تدابیر عملی برای خاتمه دادن به آن دسته از سیاست‌ها و اقدامات دولت اسرائیل می‌باشند که حق بازگشت آوارگان فلسطینی را از آن‌ها سلب می‌کند، زیرا این امر به طور همزمان حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را مختل می‌کند و در نتیجه نقض جدی قوانین بین‌المللی (قاعده آمره) محسوب می‌گردد. از اینرو با اعمال فشار از سوی جامعه جهانی بر اسرائیل در راستای حمایت از حقوق پناهندگان فلسطینی، مردم فلسطین قادر به اعمال حق تعیین سرنوشت خود در کل قلمرو سرزمینی فلسطین هستند.

۴-۵- فلسطین‌های شهروند اسرائیل

مشابه آوارگان فلسطینی، فلسطینی‌هایی که تابعیت اسرائیلی را دارند، همچنین به دلیل تعلق به مردم فلسطین که در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده‌اند، حق دارند در اعمال حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین مشارکت نمایند. توضیح اینکه فلسطینی‌های که در حال حاضر تابعیت اسرائیلی را دارند، پیش از تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در سرزمین‌های خود زندگی می‌کردند و نیز از آن زمان تاکنون در سرزمین‌های خود باقی مانده‌اند. ادغام آن‌ها در درون کشور اسرائیل و متعاقباً برخورداری از شهروندی این کشور، نتیجه استعمار اسرائیل و نه نشانه تسلیم حقوق ملی و جمعی آن‌ها است. رژیم استعماری و آپارتاید اسرائیل با آگاهی از این واقعیت، سیاست‌ها و اقداماتی را با هدف محدود کردن نفوذ، نادیده گرفتن حقوق ملی و قطع هویت جمعی و آگاهی ملی این گروه از فلسطین‌ها را اجرا می‌کند. از جمله این اقدامات شامل: تکه تکه کردن و انزوای شهرها و روستاهای فلسطینی، برجسب زدن غیرقانونی به فلسطینی‌ها به‌عنوان «اقلیت عرب در اسرائیل»، محدود کردن و/یا جرم‌انگاری ارتباط آن‌ها با ساکنان فلسطینی و عرب ساکن «دولت‌های متخاصم» است (Naaminh, 2009: 4).

مضافاً، حضور پایدار جمعیت فلسطینی در مرزهای فلسطین سال ۱۹۴۸ به‌عنوان تهدیدی بر علیه چارچوب ایدئولوژیک پروژه استعماری قومی‌گرای مذهبی اسرائیل تلقی می‌شود، زیرا اسرائیل این دسته از فلسطین‌ها را به‌عنوان «اقلیت قومی» طبقه‌بندی می‌کنند. با توجه به این که دولت اسرائیل هویت خود را بر مبنای یک دولت یهودی تعریف می‌کند که در نتیجه شهروندان اسرائیل شامل یهودیانی می‌گردد که در این کشور زندگی می‌کنند و آن بخش از جمعیت که یهودی نمی‌باشند

بحران فلسطین و مسئله حق تعیین سرنوشت

همواره به‌عنوان خطری برای همگنی ملت یهود محسوب می‌گردند. صرف نظر از این اقدامات، فلسطینی‌ها سال ۱۹۴۸ به همان مردمی تعلق دارند که در مناطق دیگر فلسطین زندگی می‌کنند که در نتیجه سیاست‌های استعماری و آپارتاید اسرائیل از سایر فلسطینی‌های که اغلب از یک خانواده هستند جدا شده‌اند.

حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین در عمل مستلزم این است که فلسطینی‌های دارای شهروندی اسرائیل نیز در فرآیند اعمال این حق مشارکت داشته باشند؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر استدلال گردید مرزهای فلسطین بر مبنای میثاق جامع ملل شامل سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا در کلیت خود است و مرزهای دولت کنونی اسرائیل استعماری است. بنابراین فلسطینی‌های ساکن در مرزهای تحت قیمومت بریتانیا به عنوان ساکنین «سرزمین غیر خودمختار»^۱ از حق بر برخورداری از خودمختاری کامل بر مبنای قطعنامه شماره ۱۵۴۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب ۱۹۶۰ در خصوص استعمارزدایی برخوردار هستند. از منظر حقوقی، باید پذیرفت که اعلامیه استعمارزدایی، که در حال حاضر به‌عنوان یک قاعده عرفی شناخته شده است، در چارچوب قلمرو فلسطین تحت قیمومت بریتانیا نیز باید اعمال گردد که از جمله شامل آن بخش از سرزمین فلسطین است که در سال ۱۹۴۸ به‌عنوان دولت اسرائیل از سوی جامعه جهانی به رسمیت شناخته شده است.

نتیجه‌گیری

نتایج بررسی‌های این پژوهش نشان داد که اعمال حق سرنوشت در خصوص فلسطینی‌ها که در محدوده سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸ سکونت داشته‌اند اعمال می‌گردد که شامل فلسطینی‌های ساکن در کرانه باختری و نوار غزه، از جمله اورشلیم، آوارگان فلسطینی و فلسطینی‌های دارای تابعیت اسرائیلی می‌گردد. هر تلاشی در جهت اعطای حق تعیین سرنوشت بدون رعایت محدوده ذکر شده را نمی‌تواند اعمال حق تعیین سرنوشت به شکل کامل و مناسب تلقی نمود زیرا این حق تنها شامل بخشی از مردم فلسطین می‌گردد و نیز تنها بخشی از قلمرو سرزمین فلسطینی را در بر می‌گیرد که در آن حق تعیین سرنوشت قابل اعمال است. با توجه به این که

^۱ Non –Self – Governing Territory

رژیم آپارتاید- استعماری اسرائیل مانع تحقق حق تعیین سرنوشت از سوی مردم فلسطین می‌شود، تنها راه حل حقوقی ممکن که به فلسطین‌ها حق تعیین سرنوشت را می‌دهد باید از مجرای اعمال حق بر استعمال‌زدایی برای ملت فلسطین در چارچوب مرزهای فلسطین تحت قیمومت بریتانیا دنبال گردد. تاکنون جامعه جهانی با محدود کردن ارکان تحقق حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین به تداوم انکار این حق توسط اسرائیل کمک کرده است. این امر به‌ویژه می‌تواند در فرآیند به اصطلاح صلح اسلو در سال ۱۹۹۳ مشاهده نمود. جدیدترین پیشنهاد در خصوص حل مسئله فلسطین و تحقق روند صلح، «معامله قرن» بوده که همچنین به طرح صلح ترامپ مشهور است. بر اساس این طرح بخش‌های دیگر از فلسطین شامل نیمی از کرانه باختری و بخشی از بیت المقدس شرقی که از نظر جامعه جهانی به دولت فلسطین تعلق دارد، به اسرائیل واگذار می‌شود و در عوض اسرائیل با تشکیل کشور مستقل فلسطین در نیمه دیگر کرانه باختری و تمام نوار غزه و چندین محله از بیت المقدس شرقی موافقت می‌کند. این پیشنهاد نه تنها منجر به تشکیل کشور مستقل فلسطین نمی‌گردد، بلکه به هیچ وجه به منزله اعمال حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت نیست. نکته مهم اینکه ایجاد یک دولت مستقل لزوماً به معنای اعمال تعیین حق سرنوشت نیست و این دو مترادف همدیگر نیستند؛ زیرا دولت وسیله برای دستیابی به توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین زندگی شرافتمندانه از سوی یک ملت است و ناتوانی یک دولت در تأمین این امور عملاً وجود دولت را بی‌فایده می‌سازد. بنابراین، برای مردم فلسطین داشتن یک دولت به شکل که تاکنون در مذاکرات صلح پیشنهاد شده و قرار است در چارچوب سیاست‌های استعماری- آپارتاید اسرائیل وجود داشته باشد، لزوماً به منزله تعیین حق سرنوشت نیست. نتیجه این که مذاکرات صلحی که تاکنون بین اسرائیل و فلسطین صورت گرفت است حقوق مسلم مردم فلسطین را در جهت تعیین حق سرنوشت تضعیف نموده است. حل مسئله فلسطین بر مبنای یک رویکرد حقوق بشری مستلزم تضمین و احترام به حقوق همه ساکنین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا و کسانی است که در تبعید قرار دارند. بازگشت آوارگان فلسطینی یکی از پیش شرط‌های لازم برای تعیین حق سرنوشت از سوی مردم فلسطین است. پذیرش یک رویکرد مبتنی بر حقوق بشر مستلزم تضمین حق تعیین سرنوشت برای همه ساکنین فلسطین در قیمومت بریتانیا صرف نظر از مذهب و نژاد و در قالب یک ملت جدید بر اساس حقوق برابر است.

در رابطه با وظایف دولت ثالث در قبال مسئله فلسطین بر مبنای پیش نویس طرح مسئولیت دولت دو الزام وجود دارد:

۱. اسرائیل را به عنوان یک رژیم استعماری و آپارتاید به رسمیت بشناسید و اقدامات عملی برای توقف اقدامات استعماری و اقدامات این رژیم که منشأ تکه تکه شدن مرزهای فلسطین تحت قیمومت، نفی حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها، و محرومیت پناهندگان فلسطینی و آوارگان داخلی از حق بازگشت است، انجام دهند. این اقدامات در اصل دفاع از حق بر استعمارزدایی است که در قطعنامه سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است؛
۲. ترویج رویکرد مبتنی بر حقوق بشر در روند استعمارزدایی در فلسطین، به مردم فلسطین امکان می‌دهد تا حق تعیین سرنوشت خود را عملی کنند و تضمین می‌کنند که حقوق برابر برای همه ساکنان فلسطین تضمین شود.

Translated References to English

- Adalah. (2009). Prohibiting Contact with Enemy Aliens: The Case of the Palestinians in Zionist regime, available at: <https://www.adalah.org/uploads/oldfiles/newsletter/eng/nov09/Haneen%20enem y%20English%20final.pdf>
- Akhavan Kharazian, M. (2007). The right to self-determination in the framework of the United Nations. *Legal Journal, International Legal Affairs Center publication of the Legal Deputy and Presidential Assembly Affairs*, 24(36), 95-142. **(In Persian)**
- Ashouri, D. (2018). *Political Culture*. Tehran: Marvarid Publications. **(In Persian)**
- Ben Saul, B., Kinley, D., Mowbray, J. (2014). The Right of Peoples of Self-determination, Article 5 of the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights. Oxford: Oxford University Press.
- Habibi, M. (2001). The Right of the Palestinian Nation to Self-Determination: The Basis for Peace in the Middle East. *Journal of Palestine Studies*, 5(4), 75-94. **(In Persian)**
- Habibzadeh, T. (2014). Understanding the resistance of the Palestinian people to the right of self-determination and the obligations of the international community towards it. *Journal of Public Law Studies*, 46(4), 825-854. **(In Persian)**
- Heather A. Wilson. (1998). *International Law and the Use of Force by National Liberation Movements*. New York: Oxford University Press.
- Henry J. Steiner and Philip Alston. (2000). *International Human Rights in Context*. New York: Oxford University Press.

- Hurst., H.(1996). *Autonomy, Sovereignty, and Self-Determination: The Accommodation of Conflicting Rights*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- I CJ. (2010). Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo. Advisory Opinion of 22nd July 2010. Available from: <http://www.icj-cij.org/files/case-related/141/141-20100722-ADV-01-00-EN.pdf> [Accessed 23rd November 2017].
- Joshua. C. (2000). *International Law and Self-Determination: The Interplay of the Politics of Territorial Possession with Formulations of Post-Coom 'oooooll' Identity*. The Hague: Martinus Nijhoff Publishers.
- Malcolm N. Shaw (2003). *International Law*. Cambridge: Cambridge University Press .
- Milanovic M. (2017). *A footnote on secession*. Blog of the European Journal of International Law. available at: <https://www.ejiltalk.org/a-footnote-on-secession/>
- Naaminh, H. (2009). Prohibiting Contact with Enemy Aliens: The Case of the Palestinians in Israel, available at: <https://www.adalah.org/uploads/oldfiles/newsletter/eng/nov09/Haneen%20enem y%20English%20final.pdf>.
- Omidi, A. (2014). Legal analysis of dimensions and consequences of the advisory opinion of the Court of Justice regarding Kosovo's declaration of independence. *Public Law Research Quarterly*, 15(41), 9-45 **(In Persian)**
- Rabee,N. And Hammash, A. (2014). *Forced Population Transfer: The Case of Palestine , Bethlehem: BADIL*.
- Rabee, N., Hammash, A. (2021). *Palestinian Youth Perspectives on the Oslo Peace Process: Successes, Failures, and Alternatives*. Bethlehem: BADIL.
- Tabatabai, S. A., and Mohibi Anjdani, D. (2013). International law and the formation of the independent state of Palestine. *International Relations Research*, 4(11). **(in Persian)**
- Vidmar, J. (2017). *Catalonia: The Way Forward is Comparative Constitutional Rather than International Legal Argument*. Web publication/site, EJIL:Talk!. <https://www.ejiltalk.org/catalonia-the-way-forward-is-comparative-constitutional-rather-than-international-legal-argument>
- William. T.(1991). *Issues of Self-Determination*. Aberdeen: Aberdeen University Press.